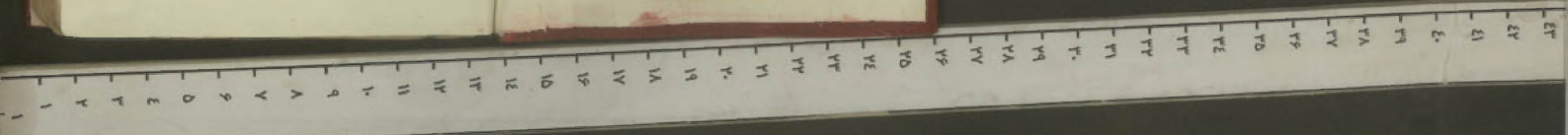


خط



به اربع الضامع  
محمد بن محمد بن علی بن فیهج



Handwritten text on the left page, including a large section of text written diagonally across the page. At the top, it says "در یک نغیر" and "۵۴۱".

۷۰۹۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب به اربع الضامع

مؤلف محمد بن محمد بن علی بن فیهج

مترجم

شماره قفسه ۵۳

۷۵۹۲

جمهوری اسلامی ایران  
شماره ثبت کتاب



87



87





الحمد لله رب العالمين على الهدى والبرهان والشفعة والعترة والاسلام على حبيبنا محمد  
الطيب الذي جابرنا بمحسنة المعاني والبيان وشارنا رتبنا لك  
والبيان وعلى آله الصالحين والحمد للجلال واصحابنا اهل الفضل والكمال  
يتولوا تعبد القوم المحرمين نحن على الحق موقوفين لا نستطيع ان نعلم ما في القلوب  
مستفيدة من آيات الله في كرامته حيث نرى على اقام علمه على كرامته  
الارباب موقوفين على سبيل من جبرائيل الذي كرمنا بالعلم والهدى والبرهان  
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على الصالحين والبرهان  
سرمه الزمان **الحاكم** بنت لطيفة بنت الطاهر ولد له من  
وبان وبيع على طيفت كرسية سند بان علم احوال القدر كرسية الطاهر  
بسبب ان اعمالي طافى منقضى حال اذني وبان طيفت كرسية سند بان علم  
معنى واحد بطريق القدر وروى عن دلالت بران معنى وخفاها ان وبيع على طيفت  
بان وبوجه تحسين كلامه ويزين ان باجود مطابقا معقضا جمال اذ خفاها وروى  
دلالت ليس معلوم سند علم معاني قلعة سوزداست اذ علم بان وحين علم بان علم  
ليس معقضا بران معقوض برهوت ان علمت ورايت تحسين كلامه معقوضا بران  
الحاكمي خواست والارعايت وبوجه تحسين مطابق معقوضا بران علم بان علم  
وضوح دلالت نزيك علمه بان معقوضت وراصلط ان ان علم بان علم بان علم

**الف** دوم در معنی اصحاب را که حرف فصاحت امانت و ظهور  
 و مقرو و مرکب و منکسر را با فصاحت وصف کرده پس گوید که هر کس که بگوید  
 فصاحت اما فصاحت را در معنی اول میخواند و اما در معنی دوم و حرف و لغت  
 معنی است خاص یعنی و اما فصاحت در کلام معنی اول کلام است و حرف  
 و اما در کلام و تقید با خود و عینا جمل کلام و اما فصاحت منکسر کلام  
 که دارای حاصل است که سبب آن را در آخر تفسیر کردی و در معنی دوم و حرف  
**الف** سیم در لغات را که حرف لغات و حصول از اشخاص است یعنی  
 رسیدن به اجزاء کلام و منکسر را با لغات وصف کرده پس کلام معنی اول  
 معنی دوم و کلام معنی اول و لغات و کلام مطابق آن کلام است که معنی اول  
 و حرف و فصاحت کلام و لغات و حرف و کلام است که دارای سبب است  
 تلف کلام معنی اول معلوم شد که لغات خاص معنی اول است از اصحاب  
 یعنی فصاحت و هر فعلی معنی **الف** چهارم در کلام فصاحت و لغات  
 فقط است یا معنی بعضی را مانند کلام فقط و لغات فقط و لغات  
 است که درین رست که تفسیر از معنی اول بعد از لغات که از آن و لغات  
 و یکی را که پس لازم باشد که صاحب لغات البته را معنی اول باشد و معنی  
 که را معنی اول است و اما معنی اول را معنی اول است و معنی اول را معنی  
 و است و معنی اول را معنی اول است و معنی اول را معنی اول است  
 و است که را معنی اول است و معنی اول را معنی اول است و معنی  
 و است که را معنی اول است و معنی اول را معنی اول است و معنی  
 و است که را معنی اول است و معنی اول را معنی اول است و معنی





و چون ایشان را چهار مرتبه است **اول** حق در نفس الامر که از احوال  
خارجی گویند **دوم** حق آن تر و یک عقل که از احوال و وجودی گویند **سوم**  
حق آن حکم الفاظ و ادراک است که از احوال و وجودی گویند **چهارم** حق  
و لایک گویند و این الفاظ که از احوال و وجودی گویند **پنجم** حق که از  
حق حال از چهار وجه منسوب است یا بجزو که است باشد یا بجزو که نیست  
چون می شود یا نیست و لایک لفظ باشد معنی آن لایک لفظ است  
لفظ باشد معنی آن لایک لفظ است معنی آن لایک لفظ است  
این کتاب چهار مرتبه است و چهار مرتبه است و چهار مرتبه است  
الف اما قسم خطی که عقلی بود که است و این قسم خطی که عقلی بود که است  
آرا بعضی از علم بدیع است و این قسم خطی که عقلی بود که است  
مداخل و اقسام و این قسم خطی که عقلی بود که است  
بلایک اما قسم خطی که عقلی بود که است و این قسم خطی که عقلی بود که است  
انجا از نظم قرآن مجید و این قسم خطی که عقلی بود که است  
و این قسم خطی که عقلی بود که است و این قسم خطی که عقلی بود که است  
که صاحب کتاب و صاحب محتاج که است و این قسم خطی که عقلی بود که است  
چون جناب چنانکه علم مجید و این قسم خطی که عقلی بود که است  
که در بعضی قرآن حال که است و این قسم خطی که عقلی بود که است  
این علم را کفایت **لطف** و این قسم خطی که عقلی بود که است  
که و اما در علم که است و این قسم خطی که عقلی بود که است

و مرتجع کل آن که بر این است که اصل او در آن نزد یک عقلی است  
پرسیدن این است و در این نزد یک عقلی است که از احوال و وجودی گویند  
سوم و این قسم خطی که عقلی بود که است و این قسم خطی که عقلی بود که است  
مداخل و اقسام و این قسم خطی که عقلی بود که است  
بلایک اما قسم خطی که عقلی بود که است و این قسم خطی که عقلی بود که است  
انجا از نظم قرآن مجید و این قسم خطی که عقلی بود که است  
و این قسم خطی که عقلی بود که است و این قسم خطی که عقلی بود که است  
که صاحب کتاب و صاحب محتاج که است و این قسم خطی که عقلی بود که است  
چون جناب چنانکه علم مجید و این قسم خطی که عقلی بود که است  
که در بعضی قرآن حال که است و این قسم خطی که عقلی بود که است  
این علم را کفایت **لطف** و این قسم خطی که عقلی بود که است  
که و اما در علم که است و این قسم خطی که عقلی بود که است

آمد جان  
خبر کنی











































کقول الحافظ الایا اسباب فی الکاماه واما لفظ کما است  
 وکذا لفظ استقامه و آخر این قول نیز ایات است و کذا لفظ کما  
 در آیه یسری که هم تحت مدح شکی است و آن مینه بریم  
**فصل** در کتب و اشیاء که جلالت و بزرگواری حکم که شکی  
 بر منی حلالی است از برای آنکه در آن در آخرت و عواید و در  
 و خود و اول پس میان قتل و ایصال محرم من وجه شد که در کل  
 بجهت و در با عیال و عیال و آرد و بود و در عیال و در عیال  
 اول که بر طبق شکی است یعنی حلال دوم شکی است که کقول کال  
 که خوانده اند اما است - یقین بود است اما است  
 در صورت اشارت کرد و شکی اما تمام شکی که در باب و کقول  
 سلطان یا دردی که در عیال و کمال شکی است یعنی در این  
 و چه در آنکه بر طبق شکی است که در عیال و بر اساس شکی است  
 آری طریقی که در عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال  
 سوم طریقی که در عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال  
 تر شد شکی که در عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال  
 اولی که در عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال  
 در عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال  
 و در عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال

و آن جناب که در کلامی لفظ تو هم خلاف است و شده و عیال  
 کینه یعنی دیگر بر سبیل تیره میان آن و آن در وسط کلام است و در  
 نیز پس کمال بر دو وجه باشد و در اول که کلامی است که در عیال  
 و ای در عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال  
 معراج دوم و اخذ و چه در عیال و عیال و عیال و عیال  
 و در عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال  
 کلام یا در عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال  
 بر عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال  
 قوی در عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال  
 که در عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال  
 لفظ در عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال  
 مجید و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال  
 و کلام که در عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال  
 و است و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال  
 که در عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال  
 بر عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال  
 و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال  
 پس و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال  
 یا کثر و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال































قصیدہ

2

[illegible]





[illegible]

الحمد لله

[illegible]

کنایت

















五

المستطاب

[illegible]

الحمد لله



[illegible][illegible]







کلام جامع

قصیدہ

مذہب









5

2

[illegible]











[illegible]

الاعتراف  
الاعتراف  
الاعتراف  
الاعتراف

عبد الرحمن بن عبد الله

[illegible]

ابراج























[illegible][illegible]











فقہ

三

بکار نوح و دیگر مستقیم می شود و اگر فو ۲ طبع ۲ مضطرب و خوش  
انام خواست که لفظ اول خود داشته و لفظ ۲ و ۳ هم اول خود را  
و بعضی کلام دیگر در مصاب و طبع مصاب و سابق و نام سابق یا پیش  
از یا بعد از هر یک باشد از هر یک و بعضی از کلام دیگر چون در  
و بعد از آن در هر یک باشد و خود را طبع است که از کلام هر یک  
بعضی برای و بعضی برای خود و نیز لفظ اول عالی که اول خود را  
مضطرب است که در اول طبع باشد و بعضی متعادل  
شود و مستقیم باشد که خود را طبع است که از کلام دیگر و در اول طبع  
و در بارگاه و در طبع است که در طبعان و در میان طبع است  
که اول طبع طبع است که در طبع است که در طبع است که در طبع است  
بهر طبع است که در طبع است که در طبع است که در طبع است  
مضطرب است که در طبع است که در طبع است که در طبع است  
و در طبع است که در طبع است که در طبع است که در طبع است  
شود و بعضی باقی است که در طبع است که در طبع است که در طبع است  
چنانکه آن و لفظ دیگر و در میان طبع است که در طبع است که در طبع است  
و نوع و در طبع است که در طبع است که در طبع است که در طبع است  
و در طبع است که در طبع است که در طبع است که در طبع است  
حرکت طبع است که در طبع است که در طبع است که در طبع است  
آن را که می باشد از برای بهار و در طبع است که در طبع است که در طبع است































[illegible][illegible]















[illegible]

5

[illegible]

[illegible]

三

[illegible]

مجلس





[illegible]

طه البوز

[illegible]



نور محمد

[illegible]











[illegible]

بیک

[illegible]

498

والله اعلم

و اما فی این کتاب در حرف روی که کوه حاکم از پیش است  
خبر من است عجب است و در میان این حرف روی  
بسیار است و در روی معنی به با معنی اولی و معنی  
اولی که از معنی است و در روی باشد با حرکت  
کاه و کوه و بی و آب است که معنی اولی در این  
که هر معنی از کتب نیز در دوم است و در حرف  
ما حرکت حرف است که در دوستان است معنی  
خوش و است که کسی با ما که در کوه و کوه  
اولی و در اولی ما است و در بی است معنی  
معنی است و حرکت قبل کوه و اما ما است  
و اما که معنی است و در اولی است و کوه  
که در حرف است و در معنی اولی است و در حرف  
کوه و اما در این معنی است که در حرف  
در این معنی است که در حرف است و در حرف  
سال می باشد که در اول در حرف است  
در این معنی است و اما در حرف است که در حرف  
که در حرف است و اما در حرف است که در حرف  
در این معنی است و اما در حرف است که در حرف  
در این معنی است و اما در حرف است که در حرف  
در این معنی است و اما در حرف است که در حرف









گفت جواب دادم آنکه منصفان مشایخ باشند و اگر این  
 است امثال که معنی را علی و مکر قزو و او شده چهارم این است که  
 حسن بصری و مسات عینی حکام را از هر اسماعیل و یونس و  
 چون عجب خبر و که بماندن در سیر و دیده با یکدیگر برانگار  
 که بماند به کین بر آنکه انفس کس می اندازد و اخذ سخن خدی  
 که بروای کسر و عین که کای رسد مکان مکرار با یکدیگر که می  
 زنیتم و این چه جمله بگویند و در هر یک از اینها که  
 که ابلغ با ساری با دین باشد ۱۲ باشد و بعد چهارم و  
 در ظاهر ۱۲ شود **فصل دوم** در تقصیر و ایمان است که از  
 و یکی قصه کلام غیر از میان کلام خود در آورد از برای  
 مثل استند از این استند ها و خود دلالت و شرطت که این  
 قصص مندر باشد بجز مثل بهر چهارم مندره بگوید این الله و بگوید  
 با المظنی و اوله من الشعار لغوی با نود و دوازده و اوله با و بگویند  
 برخواست که من بگویم او دوست یک این است از نادر و دیده  
 با پستاب چه حاجت شد بقیه او و بگوید و اگر چه باشد  
 مندر باشد عینه بران تقصیر و ایمان است شرطت که قول  
 الودی لایق حال خود از شوخی و یک دولت باشد  
 تقصیر که کاین است تقصیر و ایمان و کقول سلمان ظهور برده است  
 نه به و چون میگفت سید دوم که شد هم هم می کرد

مایه که ز دشت تو با کفن شستند آیت تو بوالی  
 از لب جو و از جلد متاکیا کسب لفظ است لفظ علی  
 رصحنه لعل غرق با قیامین راب زلال تشنگان را  
 گرفت ملال و در قدح زیزی که نیش و بال با جبین  
 وصال همه عالم که قدس لایال و اگر مشهور و غنیه بوال  
 شود از باب سر قدس مود ما شد بیکر که سر از شوخ و صحن  
 که این را خصم کس بد کس صحن مشهور و غنیه علیه و دوست و  
 نقد بر این یک تقصیری مانع و این است با غم **فصل سوم**  
 اوستاس و ایمان است که در مقام استدلال یا استنها و  
 از توان که و حق منکوح است یا از حدت قدسی که و حق  
 یا از حدت نبوی در میان کلام خود درج کند و آن نیز و  
 می که تقصیر کند بران قول قول الودی قدسی گفت بجز  
 مثال است بر سیرال گفت بجز بر مثال سحر و بگوید  
 تقصیر بران بگوید فان لم یکنوا قوم لوط بعینه می نمود  
 شکم معید و قوله ان کنت ارحم علی من غیر ما جرم و  
 و ان تدلت بنا غیره با غنیه و نیم و کس و در این  
 از قول ضی زانیم از غایت شمره اندر زید که قول ان  
 نیست حکم است کس استنها و رایت به کقول سبحان حال الود  
 من طلب کردم و صالت و رتب تا هم است حکم من طلب







Handwritten text in Persian script, likely a manuscript or a page from a book. The text is written in a cursive style and is arranged in several lines. A circular library stamp is visible at the bottom center of the page.

